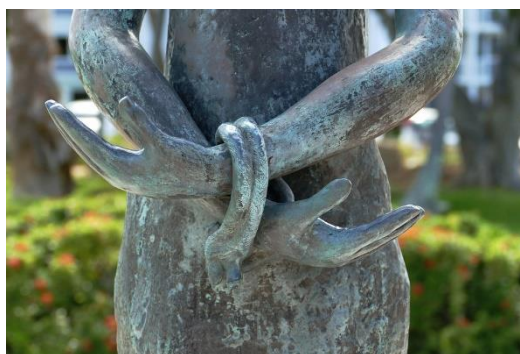


25 اگر به روح زیست می‌کنیم، به روح نیز رفتار کنیم. خودپسند نباشیم و از به خشم آوردن یکدیگر و حسادت نسبت به هم دست برداریم. ای برادران، اگر کسی به گناهی گرفتار شود، شما که روحانی هستید او را با ملایمت به راه راست بازگردانید. در عین حال، به هوش باش که خود نیز در وسوسه نیفتی. 2. بارهای سنگین یکدیگر را حمل کنید که این‌گونه شریعت مسیح را به جا خواهید آورد. 3. زیرا اگر کسی خویشتن را فرد برجسته‌ای پندارد، در حالی که به واقع کسی نباشد، خود را فریب می‌دهد. 4. هر کس باید اعمال خود را بیازماید. در آن صورت فخر او به خودش خواهد بود، بی‌آنکه خود را با دیگران مقایسه کند. 5. زیرا هر کس بار خود را خواهد بُرد. 6. هر که از کلام آموزش می‌بیند، باید آموزگار خود را در هر چیز نیکو سهیم سازد. 7. فریب نخورید: خدا را استهزا نتوان کرد. انسان هر چه بکارد، همان را خواهد دروید. 8. کسی که برای نفس خود می‌کارد، از نفس تباهی درو خواهد کرد؛ اما کسی که برای روح می‌کارد، از روح حیات جاویدان خواهد دروید. 9. لذا از انجام کار نیک خسته نشویم، زیرا اگر دست از کار برداریم، در زمان مناسب محصول را درو خواهیم کرد. 10. پس تا فرصت داریم به همه نیکی کنیم، به‌ویژه به اهل بیت ایمان



چند روز پیش یک زن ۲۲ ساله در ایران وحشیانه به قتل رسید! پس از آن بسیاری دیگر هم همینطور. چیزی که ما را غمگین و خشمگین می‌کند فقط این نیست که او کشته شده است، بلکه نحوه وحشتناک مرگ اوست. مهسا امینی به دلیل پوشش نامناسب زنانه درگذشت. بنابراین ما نه تنها برای او، بلکه برای همه زنانی که مانند او تحت ظلم و ستم قرار می‌گیرند یا حتی باید بمیرند، سوگوری می‌کنیم زیرا قانونی غیرقابل تحمل آنها را سرکوب می‌کند. به همین دلیل به درگاه خدا دعا می‌کنیم و حتی صدا می‌کنیم که خداوند به زنان در سراسر جهان و به ویژه در ایران آزادی عطا کند. آزادی تا بتوانند راحت تر زندگی کنند و نفس بکشند. به طوری که حیثیت خود را از دست ندهند و یا حتی به دلیل اعتقاد اشتباه، یا فکر اشتباه و یا اینکه صد درصد طبق قانون لباس پوشیده اند، جان خود را از دست ندهند. اما امروز می‌خواهیم این سؤال را از خود بپرسیم: به هر حال معنی آزادی چیست؟ و چگونه می‌توانیم این آزادی را برای خود و دیگران تصور کنیم؟ این پرسش درباره آزادی می‌تواند پاسخ‌های متفاوتی برانگیزد. وقتی بچه مدرسه ای بودم، فکر می‌کردم آزادی، به معنی این است که از مدرسه رها شوم. در آن زمان ما بچه ها سال ها آرزوی دیگری جز این نداشتیم که از مدرسه رها شویم! تا خودمان آزاد باشیم و تصمیم خود مان را بگیریم! تا با قوانین والدین یا مدرسه ممانعت نشویم! بالاخره روز آخر مدرسه فرا رسید، ما بچه ها لباس های مدرسه مان را در آتشی بزرگ سوزانیدیم. کتاب های زیادی در آتش انداخته شد و ما احساس کردیم بالاخره آزاد شدیم! در آن زمان، ما بچه ها خیلی سریع متوجه شدیم که آزادی از مدرسه و آزادی از خانه امن در واقع نقطه اوج آزادی نیست. خیلی سریع متوجه شدیم که قوانین مدرسه و والدین با قوانین دیگر جایگزین شده بود. به عنوان مثال، ناگهان با این سوال مواجه شدیم که بایستی درآمد خودمان را کسب کنیم. و برای انجام این کار، بایستی قانون جدید را رعایت می‌کردیم. قبل از اینکه بیدار شده باشیم، با شرایط جدیدی روبرو بودیم که به مراتب بدتر از قوانین مدرسه بود! ما هم به سرعت متوجه شدیم که همه قوانین بد نیستند بلکه برای درآوردن پول لازم هستند. و این سوالی است که امروز با آن روبه رو می‌شویم. تا چه حدی باید اجازه دهیم قوانین دیگران ما را کنترل کنند؟ چگونه ممکن است به دیگران در زندگی مان اجازه دهیم تا آنها با ما بد رفتاری کنند؟ از سوی دیگر قانون های خوب کجا هستند؟ و کجا قانون تبدیل به بار خرد کننده ای می‌شود که زندگی مردم را به جهنم تبدیل می‌کند تا کل کشور بوی نفرت و خون دهد؟ رسول پولس به دلیل چنین قانونی افسرده بود. او خودش نماینده این قانون بود که می‌خواست دیگران را تحت فشار قرار دهد. او می‌خواست قوانین را به یهودیان تحمیل کند و همچنین افرادی که نمی‌خواستند طبق آن عمل کنند را کشت. او خجالت نمی‌کشید چون فکر می‌کرد که این کار، کار خدا است. از طریق این قانون، پولس شکوه و افتخار پیدا کرد. او نماینده شناخته شده معلمان بود. همچنین، پولس چیزی کم نداشت. با توجه به تعریف دانش آموزان، پولس آزادی زیادی داشت و می‌توانست کاری را که می‌خواست

تحت قانون انجام دهد. پولس در مسیر اشتباه بود. "فریب نخورید" پولس هشدار داد. " زیرا آنچه آمدی بکارد، همان را درو خواهد کرد." انسان هر چه بکارد، همان را خواهد دروید. کسی که برای نفس خود می‌کارد، از نفس تباهی درو خواهد کرد؛ اما کسی که برای روح می‌کارد، از روح حیات جاویدان خواهد دروید. " با استفاده از این کلمات، پولس توضیح می‌دهد چگونه ما در اشتیاق خود برای آزادی به شدت فریب خورده ایم. پولس به عنوان نماینده قانون از مزایای بسیاری برخوردار بود! و با وجود این که او آزاد نبود، به قانون وحشیانه و به اشتیاق خود گرفتار شد! او به چیزی بسیار بدتر از هر حکومتی گره خورده بود. او از طریق شیطان دستگیر شده بود. بعد از آن پولس عیسی را شناخت و متوجه شد که خودش آزاد نبود اما به ناجی احتیاج داشت تا از همه قانون‌ها آزاد شود. پولس رسول از آن به بعد بیان می‌کرد که زندگی یک مسیحی این نیست که خود را از همه چیز رها کند! نه! ما خودمان را تحت قانون عیسی مسیح قرار می‌دهیم! ما خودمان را به دست او می‌سپاریم و در نتیجه با خدا پیوند محکمی می‌بندیم. ما بندگان خدا هستیم و اینگونه است که در واقع آزادی را تجربه می‌کنیم! این آزادی در مسیح بر مبنای بسیار متفاوت از همه آزادی‌های دنیا است. پولس می‌خواهد حواس ما را به سمت سرچشمه این آزادی هدایت کند. آزادی در خدا با آزادی در دنیا فرق دارد. اشتباهی نیست که آزادی بدون ظلم را در این دنیا آرزو کنیم. اما وقتی شخص دیگری نیز چنین آزادی را می‌خواهد یا دارد، چگونه باید با آن برخورد کنیم؟ وقتی آزادی ما آزادی شخص دیگری را محدود می‌کند، چگونه باید رفتار کنیم؟ در صفحات اول کتاب مقدس در مورد همین شرایط صحبت می‌شود. آشکار بود که قابیل تصویری بسیار متفاوت از برادرش هابیل داشت. و به این ترتیب قابیل به سادگی از شر برادرش خلاص شد تا بدون هیچ مانعی آزادی داشته باشد و از مزایای برادرش بهره‌مند شود. از این اولین ناامیدی و توهین قابیل، اولین قتل در تاریخ بشر اتفاق افتاد. این احساس قابیل هنوز بین ما وجود دارد! حالا می‌توانیم ندای بهتری داشته باشیم؟ می‌توانید به دیگران بگویید «اینقدر حسادت نکنید». بالاخره مردم باید یاد بگیرند که به دنبال آرامش باشند و کار نیک انجام دهند. آن وقت دیگر مشکلی نخواهیم داشت! اما این چیزی نیست که پولس در اینجا پیشنهاد می‌کند! پولس می‌خواهد به ریشه شر اشاره کند و بنابراین نگاه ما را به دانه‌ای که جوانه می‌زند هدایت می‌کند. وقتی از آزادی صحبت می‌کنیم، در مورد رشد کردن صحبت می‌کنیم! اگر دانه خودمان را بکاریم چیزی جز شر درو نمی‌کنیم. سپس همسایه را به عنوان یک رقیب می‌بینیم. پس ما باید مانند قابیل دیگری را به قتل برسانیم. و بنابراین به سرعت اتفاق می‌افتد که ما همسایگان خود را افسرده می‌کنیم، یا آنها را کوچک می‌کنیم تا خودمان را بزرگتر سازیم. این دقیقاً همان کاری بود که قابیل با برادرش انجام داد. به همین ترتیب پولس به عنوان معلم شریعت دیگران را سرکوب می‌کرد. وقتی فرد قوی‌تر، باهوش‌تر و بزرگتر هست، حس خوبی دارد. در لحظه‌ای که قابیل برادرش را کشت، او نیز احساس قدرت زیادی داشت. وقتی پولس نیز دیگران را کشت تا خودش بزرگ شود همینطور بود. اما این یک اشتباه بزرگ است. هر کسی که فکر می‌کند از طریق سرکوب کردن دیگران رشد می‌کند، سخت در اشتباه است. پولس می‌گوید: « زیرا اگر کسی خویشتن را فرد برجسته‌ای پندارد، در حالی‌که به‌واقع کسی نباشد، خود را فریب می‌دهد» با این حال آزادی می‌تواند خیلی ساده باشد. صد در صد خود خدا نمی‌خواهد ما را کوچک کند یا به ما ظلم کند. وقتی خود را به خدا مقید می‌کنیم، او ما را بنده نمی‌سازد. برعکس، در خدا از طریق مسیح ما حتی آزادتر می‌شویم. اگر به خود و منیت خود تکیه کنیم، شکست می‌خوریم و خود را فریب می‌دهیم. در عوض، عیسی مسیح خود را در زندگی ما قرار داده است! او می‌خواهد پایه و اساس ما باشد! او می‌خواهد افتخار ما باشد! ما می‌توانیم روی او بکاریم! می‌توانیم دانه او را بکاریم و سپس خدا به ما نگاه می‌کند و عیسی مسیح را در ما می‌بیند. سپس به ما می‌گوید: «تو برای من با ارزشی! دوستت دارم! از تو خوشم می‌آید! و من در تو شادی بزرگی دارم!» خدا می‌خواهد به ما احترام بگذارد. و پولس همین آزادی را احساس می‌کرد. و خدا می‌خواهد همین آزادی را به ما بدهد. او می‌خواهد آن را به بچه‌هایی بدهد که می‌خواهند زندگی خود را تعیین کنند. او می‌خواهد آن را به مردمی که در ایران تظاهرات می‌کنند بدهد و همچنین به کسانی که پشت سلاح‌های قدرتمند دولت ایستاده‌اند و به مردم دیگر شلیک می‌کنند. من می‌خواهم به همه این افراد بگویم: صلح ممکن است! آزادی ممکن است! در مسیح ممکن است! و این آزادی در مسیح با تک‌تک ما امکان‌پذیر است! مسیح در ما ساکن می‌شود. زیرا کاری که مسیح در ما انجام می‌دهد دقیقاً خلاف شریعت قابیل و شریعتی است که مردم را تحت فشار قرار می‌دهد! به جای اینکه دیگری را افسرده کنیم، اجازه داریم بار او را بردوش بگیریم. به جای کشتن یک انسان بی‌گناه، می‌توانیم کمک کنیم! همه چیز آرام آرام شروع می‌شود. با فهمیدن اینکه چقدر به بخشش خدا نیاز دارم شروع می‌شود. با فهمیدن اینکه چقدر به عیسی نیاز داریم شروع می‌شود. و وقتی محبت او را می‌بینیم، می‌توانیم دیگران را ببذیریم و بار آنها را بردوش بگیریم، همانطور که عیسی بار ما را بردوش گرفته است. یک مثال: در این روزها من دوباره Frauenkirche را در درسند دیدم. Frauenkirche در جنگ جهانی دوم به طور کامل ویران شد. تنها چیزی که باقی مانده بود یک انبوه زباله بود. و سپس مردم شروع به ساخت و ساز آن کردند. برخی فقط یک سنگ خریدند یا تعمیر کردند. اما این تک سنگ که با سنگ‌های زیاد دیگری دور هم جمع شده بود به کلیسای بزرگ و زیبایی تبدیل شد. این الگوی ماست! من می‌توانم یک سنگ عشق بکارم. من می‌توانم یک نفر را ببخشم! من می‌توانم عشق مسیح را فقط یک بار به

دنیای شریب بکشانم. و سپس معجزه اتفاق می افتد. یک ساختمان جدید در حال ساخت است. و همه ما می توانیم بخشی از آن باشیم! این روزها از اوضاع ایران ناراحتم. و بالاتر از همه به فکر زنان ایران هستم. و با این حال من هم نسبت به ایران امید دارم! من هیجان زده هستم زیرا بسیاری از ایرانیان به عشق بزرگ خدا روبه رو هستند. آنها افرادی هستند که مانند من و مانند پولس مشتاق مسیح هستند! مردمی که گناهشان را زیر پای عیسی ریخته اند! افرادی که به جای نفرت شروع به گسترش عشق می کنند. بنابراین من امید بزرگ و طلوع آفتاب را در ایران می بینم! آمین